



791001  
661001  
LPTT

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَتَسْتَغْفِرُ لَهُمْ وَاُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ

این مجسمه اشعار است در غم عمده که در میان حریفان و دوستان و انانامی است

شیخ ناصر الدین خان اردو طبی کالج خرم خیل ضلع اسلام آباد معروف چانگام ازمنہ

صد فکله نتیجه افکار بعضی استراانهند که اگر بار اولم الحودت خاکپا هر بار اولم و...

مستحق محمد و آلک مغنی و شما هندوستان ای لطیفه افضل نعمات دارم و همه فقیران

فی خاندان چون هزار داستان آید که جانسوز برآید و در جزایم هم خوشم را و هم خوشم را

[illegible]

پیرساعی اول محمد بن سید ابوالفضل و نائب عبدالرحمن ابن ابراهیم دوم و پسر عبدالحق

علیه رحمت افروغی استیمیزدگان از رخ افانیت را قلم شده است و از این جهت در این کتاب

بوجود آمده و اگر این روز بر فراز سنجی بود که هم از بهار باشد و هم از خزان و در آن روز

استانده را آخری بید کرد و سر را دفعه دیگر الی الی مضمون بود خیر باینکه شش

١٢٠

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين

بغم غم ز مسکین آمی آمد هر چه اندر نظم	گه از دیدن مار زدنماید سلک گوهر نظم
---------------------------------------	-------------------------------------

قطعه

ناصر الدین خان بهادر آن غم	مولوی حاجی معین هر دم
غوثِ مظلومان پناه بیکسان	صاحبِ جود و سخا عالی هم
چون روان از دار فانی شد خلد	گفت سامی سال رحلت غم

قصیده

دریا بیا تم غم والا گریتم	این قطره ایست کز حق دریا گریتم
چون یافتم ز رحلت طوبی برخی	خواندند تا ملائکه طوبی گریتم
عون انام ناصر دین نام کز بخش	کوین اشک ریخت نه تنها گریتم
بایا و فضل وجودش بار و روزگار	آه و فغان نمودم و شبها گریتم
از برق و رعد و بارش آه و فغان	طوفان فوج کرده هوید اگر گریتم
گفتم که در حیات تو خندان بزمی	در ماتم وفات تو ای دار گریتم
بالای شصت گریه رسیدش سنین غم	زان لطف طفل و صولت بزرگا گریتم
برقی غم تو خرم صبرم تمام سوخت	بودم اگر چه نیک شکیب اگر گریتم
او شد ز نیک سو عدم من مقیم بند	از سحر قرب رخصت دنیا گریتم
گریم کون بقطع امید مواصلت	عهدی پی لقا بهمت گریتم
بابای من عزیز چو فرزند داشتش	از یاد حالت دل بابا گریتم
یارب تو باش ناصر و یی بعد ناصر	چونست حال وی چو من اینا گریتم
چندان که بستر و عکن شاد بوده ام	شیون ز دم جمع و تنه گریتم
آفاق گشت و اموج و عروج کمال یافت	از فسخ آن عزائم اعلا گریتم

بسم الله الرحمن الرحيم

<p>این غصه رونمود که تا بگویم پنهان گداختم دل پیدا گریستم در یاد آن عطاختم آلا گریستم هر ذره دادیادش هر جا گریستم گرد یکی ترس و ترساکریستم در روز روشن شب یلدا گریستم</p>	<p>اول ربیع بست اسوم سال در غم بر دیده فرض بود و دلم حق شفقش پرورده ام بخت او با هزار ناز فیض نوال او همه عالم گرفت بود چند آنکه از زو فی طغیان شرک سامی چو پیفر مرغ رخسیر شد چنان</p>
<p>از شاعر پاک اللفیه برامچ سخن مه دوهفت</p>	
<p>قطعه</p>	
<p>چنان خوشنود و مرم ناصر الدین رفت اسی و از عالم ناصر الدین</p>	<p>چه گویم بود وقت جان سپردن رقم زد تفت تاریخ وفاتش</p>
<p>قطعه دیگر</p>	
<p>کشته افغان کسی گوید کسی های من و بی ناصر الدین خان بسی دای</p>	<p>ز فوت آنکه جان یک جهان بود رقم زد تفت هم این سال تاریخ</p>
<p>قطعه دیگر</p>	
<p>بعد رحلت ناصر الدین خان بهادر انمود زیب جنت ناصر الدین خان بهادر انمود</p>	<p>چون جناب پاکیزه دامن لطف عظیم تفت تاریخش بر او را زحرف و لفظ</p>
<p>قصیده</p>	
<p>در سخت بیوفایی دنیا گریستم من آنکه پیش از بدعوی گریستم دیگری که ام قن گریستم</p>	<p>از هجر آن مسافر عقبی گریستم میپرست از گریستن من چه باور سینواستم که آب بنجان بر شستم</p>

مد  
لا اله الا الله  
تفت تاریخش  
سکندر را داد  
نصیر بن محمد

<p>من فی زچشم از همه اعضا گریتم گفتم نگریم اینهمه انا گریتم بر چرخ ز چشم و بسجا گریتم کی از گریستن من حاشا گریتم یا ناله کردم از غم او یا گریتم انکار کی کنم من شیدا گریتم بر خود گریتم من بیجا گریتم بر ساکن این عالم بالا گریتم شد جمع خلق بر تماشا گریتم هر که شنیدم آنهمه غوغا گریتم امر و گشت خون دل فردا گریتم دیوانه دار رفتم بصحا گریتم بس آه کرده چو مینا گریتم من علما گریتم و در نا گریتم سلمان گریتم چو میت گریتم</p>	<p>گریه ز چشم هر کس در این فتنه ترنگ حد و حساب نیست کنون گریه مرا وقتی که چاره در حق او کارگر نشد من با خنجر کردم و کنم انکار که رست پست و بلند ارض و سما گریست گو برده باشد آب همه کائنات زمینده بود بر لحد او گریستن نگریستند خون همه گرد عسائی بار و کجا ز چشم کسی اخگر و شکر آن بزم و آن ترانه دیگر کو بخشش او یک روز در غمش نشد آسودگی نصیب در شهر بود بسکه نه گنجایش رشک رفت آنکه قاه قاه بلب بود این زمان او سیم و زرشان عجب گرا ز غمش تفتنه خوش این زمان که جگر گشت خون</p>
---	---

در شهر بود بسکه نه گنجایش رشک  
رفت آنکه قاه قاه بلب بود این زمان  
او سیم و زرشان عجب گرا ز غمش  
تفتنه خوش این زمان که جگر گشت خون

ز طبع مولوی محسن سخن سنخ آسمان جولان	
در شهر و از تاج شاعری کا کوریش عثمان	
قطعه	
چون رفت بسوی خلد بر این دهر تابان	خودش سپهر عالم و قیاسش دوار در دیار شاد
از سال و فاش داختر بگین چل انشا و خبر	یک خنجرش دوس و در گرا را گلشن با دامن
۱۳۸۵	۱۳۸۵
قطعه دوم	

<p>شده هرگز ز غنای زمان خسته که بیاسدی گلستان خسته</p>	<p>فیض ناصرالدین خان تغیر گشته گفت رضوانش</p>
<p>قطعه دیگر</p>	<p>قطعه دیگر</p>
<p>در جهان مورد غم باد داخل گلشن ارم باد</p>	<p>از جهان رفت ناصرالدین خان گفت محسن بسال رحلت او</p>
<p>جناب سردارم آن شب بوقت و امام شهر بنرم علم صدر وقت آنم اندر زهد شب تا فجر بنصب قاضی اسلام آباد و بعلم اعلم بود عبدالحکیم آتش وحید دهر غوث عصر درین باب آنچه از طبع لطیفش ریخت کردم طبع شود و اشعار دیگر شاعران را تا از آن صد فخر</p>	<p>جناب مولانا مولوی عبدالحکیم صاحب مختصر تاریخ سلاطین قاضی شهر اسلام آباد دافع حدود و شرقی مالکیت ناکاله</p>
<p>قطعه</p>	<p>قطعه</p>
<p>کردم از آرزو فراقش رسوا هر جای دیرین چشمانی عالم بین منور فلک پیما درین بعد از که شد از وحش و سنج صحرا بچو کا دیرین حوران غم این ابل جهان که دند تا شایه دیرین رفت از بزم مشورت مار کز و دشمن را دیرین بعد از وی نمره اندر لجه غم دست و پا دیرین دشت کده شدی و مار اسکر و پا دیرین رفت از شکرستان اسید موی شکر خانی</p>	<p>رفت عزیزم ناصرالدین خان از دار فناء دیرین جان باو زان باو زین جان مان برادر شیران که در دنیا که زند غم شکار برادر بهرشش و علین امزده حوران شد لیکن ما حل مشکل که جویم در در دل با که گویم او سید سکندر بود مرا بهر دفعه غمتند معموره ماز و جوشن ما و او بوده و خاند باغ مرادم خرم از وی بوده و باز و مراقت</p>

<p>شمع بزم طرب بود و ناله گلشن آهالم          سر استلای سخن فارسی در نشسته که غمش عا</p>	<p>کی جان بزم من دست این غم جاکه سایدیم          زان بار بخش گفت حکیم آه و ملا و ادین</p>
<p>بمیدان سخن گوئی نظامی صاحب گویت          بر در روح نظامی کنجی صد آفرین گویت</p>	
<p>قطعه</p>	
<p>آن مولوی که ناصر دین ست نام او          بود از وجود او همه بنگا که راشرف          تا هستیش بکسوف عدم رسید          که دیده که در غم او نیست اشکبار          پرسیدم از نظامی رنگین کاظم          گفتا عودت مجرای منور است سال</p>	<p>سرد فتر فضیلت و در علم و حلم فرد          ز انسان که چرخ راز بر و باغ راز و          بنگا مکار و فن بنگا که گشت سرد          گو آن ای که بر نکشد ناله است درد          که در طریق فکر معانیست ره نورد          بی بی عرب پیر اقبال و قدر کرد</p>
<p>قطعه دیگر</p>	
<p>برفت آن ناصر الدین خان بیاد          سو دار البقا از دار فانی          چگونه غم از این سال و فالتش</p>	<p>که در برج شرف چون کوب آمد          بعیا لم روز تیره چون شب آمد          که بی این واد بیا بر لب آمد</p>
<p>قصیده</p>	
<p>شور عز است ناله و هر جا گریستن          در ماتر شمس که ناصر دین ست نام او          این گمانه عز از نسک تا سنا که چرخ          شفیق باطل نموده روزگار نیست</p>	<p>هر دید ایست و صورت در یار گریستن          ز موج تا بگنبد خضر اگر گریستن          عام از شری ست تا به شریا گریستن          جز صرب آه و ناله شدن یار گریستن</p>

این شعر نظامی صاحب گویت  
 در کتابی که در دسترس است  
 درج شده است

این شعر نظامی صاحب گویت  
 در کتابی که در دسترس است  
 درج شده است



پای بی چه شیو نیست که سر در کین الم  
 دارند مهر در اسد و مشتری بقوس  
 از برق آه خیزد و از رعد ناله  
 گیسوی موج دارد ازین دروچ و تاب  
 سر چشمه با بنوده رودان برفراز کوه  
 ریزد سرشک قطره شبنم ز فوط غم  
 آتش زنده بخرمن جان برق تماش  
 آمد چنان بجوش که از باد بگفت  
 بگرفت تا موصور غم رنگ گریخت  
 کرد دست و هر دقت به چشم و هر لب  
 در گریه این غمت و فراموش کرده است  
 پروانه دار سوخت سمند بسوز غم  
 غفاست خرمی چو لب الم ز غم سنا  
 بل زهره را که کرد فراموش غمها  
 دارد بینه داغ غم و هم سرشک  
 آید دم وزیدن باد به بار صبح  
 سودای غم نگر که فرد ریزد از قلم  
 اول ربیع بود که باد اعی تقضا  
 کلک از سر فغان غم و رنج و درد گفت  
 پیوند یافتت نظامی بکلب سن

گردون ز چشم چشمه بیضا گریستن  
 تیر فلک بخانه بوزا گریستن  
 از ابر و باد نیست به تنها گریستن  
 چشم جباب نیز چو دریا گریستن  
 تا شیر گرد در دل خارا گریستن  
 از دید نامی ز گس شهلا گریستن  
 سوزد فتره بسوزش جانها گریستن  
 بنیان صبر جان شکیب گریستن  
 نقش حریر و پیکر دیبا گریستن  
 این رافغان کشیدن و آزار گریستن  
 مجنون بعشق کا کل لب گریستن  
 آمد ز شمع نیز بشبها گریستن  
 خیزد بجای نغمه غفا گریستن  
 شغف نماند بر فلک الا گریستن  
 آغاز کرد لاله حمه گریستن  
 جای تبسم از گل رعنا گریستن  
 اشک سیه بسوزش سودا گریستن  
 لبیک گفت و داد بدنب گریستن  
 سالش دم بصفحه انشا گریستن  
 موزون مرسن قصیده به را گریستن

چو یعقوب بنی ناطر بحسن صنع یزدانست  
سخن یعقوب خان ناطر از ان پر حسن گویانست

سخن یعقوب بنی ناطر  
سخن یعقوب خان ناطر  
سخن یعقوب بنی ناطر  
سخن یعقوب خان ناطر

قطعه

<p>بیتوبه بیکس خود ای و اگر ایستم تا سکه ده حق من عالم تمام شد روزم بشور و بشیوه و افتان باشد بر تیرگی روز خود ای نیش عروج چون وعده وصال تو بر عاقبت چون زیر قفسن بباغ آبی دانم جای دلم به پهلوی من شد تنی کنون عاجز شدم ز گریه بی اختیار خویش از بخودی ز شهر بویانه چون شدم در شش جنت شد صد کجا یعقوب گریه ام چو بطوفان نوح شد</p>	<p>در گنج غم نشستم و تنها ایستم چون بوالبشر برای تو هر جا ایستم آمد چو شب چو بلبل رشید ایستم چندان گریستم که نه نیج ایستم تار و در حشر من به تمن ایستم ایجا گریستم و با خج ایستم از دیده خون دل به گویا ایستم خواهم چو در گرفت برویا ایستم دیدم چو داغ لاله صحرای ایستم عالم بتو گریست ز تنب ایستم شرم آیدم ز گفتم دریا ایستم</p>
---	---

سخن یعقوب بنی ناطر  
سخن یعقوب خان ناطر  
سخن یعقوب بنی ناطر  
سخن یعقوب خان ناطر

منت بجان ز حضرت صاحب کشیده ام  
فرمود نظم خوب بطرز قصیده ام  
افسوس خط او نتوانست خواند کس  
لا بد هر آنچه خواندم از ان برگزیده ام

قطعه

شده بباغ خلد جاسی ز میبا او	خورد انگور و انار و سیب او
چون ز رضوان خواستم تار گشت	ز رونق خلد برین دزیب او

غزل

گاه بی بدرد خود من تیدا اگر بستم	گاه بی بدرد درخ احبا اگر بستم
صدرالصد درین پور دام عزه	عش سفر چو کرد دنیا اگر بستم
خلقی چو من گریسته خونما بزمش	یا زان نه از غمش من تیدا اگر بستم
عزالت نداشت من پور ز قنم روا	آنجا خود او گریست من اینجا اگر بستم
نالیدم از خیال جلالتش بر دوزخ	عزتش تصویریده بش بها اگر بستم
ای ابرگریه تو بتخت اثرش رود	بشگر من که تا به شریا اگر بستم
از جوشش دیده او غم غم خود گریست	من بر طالی صدر معصی اگر بستم
منفور باد آنکه شنیده وفات او	صاحب چو کرد این غزل تیدا اگر بستم

ز حسن لفظ و معنی هر قدر جوئی دو چندانست  
 که از انشای بهرام زمان فصل عظیمی تانست  
 بیکیک لفظ صد معنی بهر معنیش صد نکست  
 از ان تیدیل حریفی هم در ان خارج از امکانست  
 بنو داین رسم جاری نشود بر سنگ گز ان طبع  
 بخون لغزش اندر نقل سنگ طبع گز انست  
 گر اصل مخلصش هندوستان شاه جهان پورست  
 ولی اسلام آبادش مطیع امر و فرمانست

میل  
 در فارسی بود  
 خلیفه ای که گفت  
 رئیس علم علامه ضلع  
 واقع در اصل مولد مولود  
 حضرت مولود ضلع  
 واقع در هندوستان  
 سنگ گز ان  
 نوعی از سنگست که در  
 طبع و معنی و در  
 یک سر داشت

	<p>سزد در شکر گوینم اگر عرفی عصر خود که مدد و حم میرخانان دوران خانانست به نشر و نظم در غم هم بهر بهمن بنوشت نمایم تا به بنی زود و جیش را که چند است</p>	
	<p>نشر و نظم حضرت محمد و ج بهمن نامه</p>	
<p>بطور افریقین منظر محبت اثر محمد و ج اسکند خان در سلمه اند الغریز المقتدر مستفیض باد</p>		
<p>بر حکومت حق بدارد برقرار میکنند فضل علی این آشکار در غم رحلت عمو نامدار در الم مرحوم آن عالی وقار یافتیم شد کشف حالش شرح و آ در سلم ناید یک از صد هزار مولو علی حاجی سعید روزگار رحمت ایزد شود لیل و نهار بر قضا به از رضانه بیج کار حاضر همگین را بخشند قرار از عنایت نامه بخشند افتخار مخلصم ماند بعز و اعتبار میکنند امید عفو خاکسار سال بگلکه بود غم عدد در شمار</p>	<p>مولو ایضا حب عظیم الاقدار بعد از تسلیم و شوق عالی لقاء یک عنایت نامه آن فیاض خلق یک قصیده نیز سامی پوز سوز بر یک مدت ز الطاف حمید و صد و ده پنج میهای آن خارج زحد نامه الدین خان محمد مستتر جای آید مغفور با و در بهشت چاره این حادثه جز صبر نیست حق عطا سازد شکایت بایست تا که باشد حاصل دولت وصال یا آن تا بود دور فلک گفته استی رفته باشد بیج جا در خوشه بنقطه اعتدال</p>	
<p>۱۲۵۴ ۱۲۵۵ ۱۲۵۶ ۱۲۵۷ ۱۲۵۸ ۱۲۵۹ ۱۲۶۰ ۱۲۶۱ ۱۲۶۲ ۱۲۶۳ ۱۲۶۴ ۱۲۶۵ ۱۲۶۶ ۱۲۶۷ ۱۲۶۸ ۱۲۶۹ ۱۲۷۰ ۱۲۷۱ ۱۲۷۲ ۱۲۷۳ ۱۲۷۴ ۱۲۷۵ ۱۲۷۶ ۱۲۷۷ ۱۲۷۸ ۱۲۷۹ ۱۲۸۰ ۱۲۸۱ ۱۲۸۲ ۱۲۸۳ ۱۲۸۴ ۱۲۸۵ ۱۲۸۶ ۱۲۸۷ ۱۲۸۸ ۱۲۸۹ ۱۲۹۰ ۱۲۹۱ ۱۲۹۲ ۱۲۹۳ ۱۲۹۴ ۱۲۹۵ ۱۲۹۶ ۱۲۹۷ ۱۲۹۸ ۱۲۹۹ ۱۳۰۰ ۱۳۰۱ ۱۳۰۲ ۱۳۰۳ ۱۳۰۴ ۱۳۰۵ ۱۳۰۶ ۱۳۰۷ ۱۳۰۸ ۱۳۰۹ ۱۳۱۰ ۱۳۱۱ ۱۳۱۲ ۱۳۱۳ ۱۳۱۴ ۱۳۱۵ ۱۳۱۶ ۱۳۱۷ ۱۳۱۸ ۱۳۱۹ ۱۳۲۰ ۱۳۲۱ ۱۳۲۲ ۱۳۲۳ ۱۳۲۴ ۱۳۲۵ ۱۳۲۶ ۱۳۲۷ ۱۳۲۸ ۱۳۲۹ ۱۳۳۰ ۱۳۳۱ ۱۳۳۲ ۱۳۳۳ ۱۳۳۴ ۱۳۳۵ ۱۳۳۶ ۱۳۳۷ ۱۳۳۸ ۱۳۳۹ ۱۳۴۰ ۱۳۴۱ ۱۳۴۲ ۱۳۴۳ ۱۳۴۴ ۱۳۴۵ ۱۳۴۶ ۱۳۴۷ ۱۳۴۸ ۱۳۴۹ ۱۳۵۰ ۱۳۵۱ ۱۳۵۲ ۱۳۵۳ ۱۳۵۴ ۱۳۵۵ ۱۳۵۶ ۱۳۵۷ ۱۳۵۸ ۱۳۵۹ ۱۳۶۰ ۱۳۶۱ ۱۳۶۲ ۱۳۶۳ ۱۳۶۴ ۱۳۶۵ ۱۳۶۶ ۱۳۶۷ ۱۳۶۸ ۱۳۶۹ ۱۳۷۰ ۱۳۷۱ ۱۳۷۲ ۱۳۷۳ ۱۳۷۴ ۱۳۷۵ ۱۳۷۶ ۱۳۷۷ ۱۳۷۸ ۱۳۷۹ ۱۳۸۰ ۱۳۸۱ ۱۳۸۲ ۱۳۸۳ ۱۳۸۴ ۱۳۸۵ ۱۳۸۶ ۱۳۸۷ ۱۳۸۸ ۱۳۸۹ ۱۳۹۰ ۱۳۹۱ ۱۳۹۲ ۱۳۹۳ ۱۳۹۴ ۱۳۹۵ ۱۳۹۶ ۱۳۹۷ ۱۳۹۸ ۱۳۹۹ ۱۴۰۰ ۱۴۰۱ ۱۴۰۲ ۱۴۰۳ ۱۴۰۴ ۱۴۰۵ ۱۴۰۶ ۱۴۰۷ ۱۴۰۸ ۱۴۰۹ ۱۴۱۰ ۱۴۱۱ ۱۴۱۲ ۱۴۱۳ ۱۴۱۴ ۱۴۱۵ ۱۴۱۶ ۱۴۱۷ ۱۴۱۸ ۱۴۱۹ ۱۴۲۰ ۱۴۲۱ ۱۴۲۲ ۱۴۲۳ ۱۴۲۴ ۱۴۲۵ ۱۴۲۶ ۱۴۲۷ ۱۴۲۸ ۱۴۲۹ ۱۴۳۰ ۱۴۳۱ ۱۴۳۲ ۱۴۳۳ ۱۴۳۴ ۱۴۳۵ ۱۴۳۶ ۱۴۳۷ ۱۴۳۸ ۱۴۳۹ ۱۴۴۰ ۱۴۴۱ ۱۴۴۲ ۱۴۴۳ ۱۴۴۴ ۱۴۴۵ ۱۴۴۶ ۱۴۴۷ ۱۴۴۸ ۱۴۴۹ ۱۴۵۰ ۱۴۵۱ ۱۴۵۲ ۱۴۵۳ ۱۴۵۴ ۱۴۵۵ ۱۴۵۶ ۱۴۵۷ ۱۴۵۸ ۱۴۵۹ ۱۴۶۰ ۱۴۶۱ ۱۴۶۲ ۱۴۶۳ ۱۴۶۴ ۱۴۶۵ ۱۴۶۶ ۱۴۶۷ ۱۴۶۸ ۱۴۶۹ ۱۴۷۰ ۱۴۷۱ ۱۴۷۲ ۱۴۷۳ ۱۴۷۴ ۱۴۷۵ ۱۴۷۶ ۱۴۷۷ ۱۴۷۸ ۱۴۷۹ ۱۴۸۰ ۱۴۸۱ ۱۴۸۲ ۱۴۸۳ ۱۴۸۴ ۱۴۸۵ ۱۴۸۶ ۱۴۸۷ ۱۴۸۸ ۱۴۸۹ ۱۴۹۰ ۱۴۹۱ ۱۴۹۲ ۱۴۹۳ ۱۴۹۴ ۱۴۹۵ ۱۴۹۶ ۱۴۹۷ ۱۴۹۸ ۱۴۹۹ ۱۵۰۰ ۱۵۰۱ ۱۵۰۲ ۱۵۰۳ ۱۵۰۴ ۱۵۰۵ ۱۵۰۶ ۱۵۰۷ ۱۵۰۸ ۱۵۰۹ ۱۵۱۰ ۱۵۱۱ ۱۵۱۲ ۱۵۱۳ ۱۵۱۴ ۱۵۱۵ ۱۵۱۶ ۱۵۱۷ ۱۵۱۸ ۱۵۱۹ ۱۵۲۰ ۱۵۲۱ ۱۵۲۲ ۱۵۲۳ ۱۵۲۴ ۱۵۲۵ ۱۵۲۶ ۱۵۲۷ ۱۵۲۸ ۱۵۲۹ ۱۵۳۰ ۱۵۳۱ ۱۵۳۲ ۱۵۳۳ ۱۵۳۴ ۱۵۳۵ ۱۵۳۶ ۱۵۳۷ ۱۵۳۸ ۱۵۳۹ ۱۵۴۰ ۱۵۴۱ ۱۵۴۲ ۱۵۴۳ ۱۵۴۴ ۱۵۴۵ ۱۵۴۶ ۱۵۴۷ ۱۵۴۸ ۱۵۴۹ ۱۵۵۰ ۱۵۵۱ ۱۵۵۲ ۱۵۵۳ ۱۵۵۴ ۱۵۵۵ ۱۵۵۶ ۱۵۵۷ ۱۵۵۸ ۱۵۵۹ ۱۵۶۰ ۱۵۶۱ ۱۵۶۲ ۱۵۶۳ ۱۵۶۴ ۱۵۶۵ ۱۵۶۶ ۱۵۶۷ ۱۵۶۸ ۱۵۶۹ ۱۵۷۰ ۱۵۷۱ ۱۵۷۲ ۱۵۷۳ ۱۵۷۴ ۱۵۷۵ ۱۵۷۶ ۱۵۷۷ ۱۵۷۸ ۱۵۷۹ ۱۵۸۰ ۱۵۸۱ ۱۵۸۲ ۱۵۸۳ ۱۵۸۴ ۱۵۸۵ ۱۵۸۶ ۱۵۸۷ ۱۵۸۸ ۱۵۸۹ ۱۵۹۰ ۱۵۹۱ ۱۵۹۲ ۱۵۹۳ ۱۵۹۴ ۱۵۹۵ ۱۵۹۶ ۱۵۹۷ ۱۵۹۸ ۱۵۹۹ ۱۶۰۰ ۱۶۰۱ ۱۶۰۲ ۱۶۰۳ ۱۶۰۴ ۱۶۰۵ ۱۶۰۶ ۱۶۰۷ ۱۶۰۸ ۱۶۰۹ ۱۶۱۰ ۱۶۱۱ ۱۶۱۲ ۱۶۱۳ ۱۶۱۴ ۱۶۱۵ ۱۶۱۶ ۱۶۱۷ ۱۶۱۸ ۱۶۱۹ ۱۶۲۰ ۱۶۲۱ ۱۶۲۲ ۱۶۲۳ ۱۶۲۴ ۱۶۲۵ ۱۶۲۶ ۱۶۲۷ ۱۶۲۸ ۱۶۲۹ ۱۶۳۰ ۱۶۳۱ ۱۶۳۲ ۱۶۳۳ ۱۶۳۴ ۱۶۳۵ ۱۶۳۶ ۱۶۳۷ ۱۶۳۸ ۱۶۳۹ ۱۶۴۰ ۱۶۴۱ ۱۶۴۲ ۱۶۴۳ ۱۶۴۴ ۱۶۴۵ ۱۶۴۶ ۱۶۴۷ ۱۶۴۸ ۱۶۴۹ ۱۶۵۰ ۱۶۵۱ ۱۶۵۲ ۱۶۵۳ ۱۶۵۴ ۱۶۵۵ ۱۶۵۶ ۱۶۵۷ ۱۶۵۸ ۱۶۵۹ ۱۶۶۰ ۱۶۶۱ ۱۶۶۲ ۱۶۶۳ ۱۶۶۴ ۱۶۶۵ ۱۶۶۶ ۱۶۶۷ ۱۶۶۸ ۱۶۶۹ ۱۶۷۰ ۱۶۷۱ ۱۶۷۲ ۱۶۷۳ ۱۶۷۴ ۱۶۷۵ ۱۶۷۶ ۱۶۷۷ ۱۶۷۸ ۱۶۷۹ ۱۶۸۰ ۱۶۸۱ ۱۶۸۲ ۱۶۸۳ ۱۶۸۴ ۱۶۸۵ ۱۶۸۶ ۱۶۸۷ ۱۶۸۸ ۱۶۸۹ ۱۶۹۰ ۱۶۹۱ ۱۶۹۲ ۱۶۹۳ ۱۶۹۴ ۱۶۹۵ ۱۶۹۶ ۱۶۹۷ ۱۶۹۸ ۱۶۹۹ ۱۷۰۰ ۱۷۰۱ ۱۷۰۲ ۱۷۰۳ ۱۷۰۴ ۱۷۰۵ ۱۷۰۶ ۱۷۰۷ ۱۷۰۸ ۱۷۰۹ ۱۷۱۰ ۱۷۱۱ ۱۷۱۲ ۱۷۱۳ ۱۷۱۴ ۱۷۱۵ ۱۷۱۶ ۱۷۱۷ ۱۷۱۸ ۱۷۱۹ ۱۷۲۰ ۱۷۲۱ ۱۷۲۲ ۱۷۲۳ ۱۷۲۴ ۱۷۲۵ ۱۷۲۶ ۱۷۲۷ ۱۷۲۸ ۱۷۲۹ ۱۷۳۰ ۱۷۳۱ ۱۷۳۲ ۱۷۳۳ ۱۷۳۴ ۱۷۳۵ ۱۷۳۶ ۱۷۳۷ ۱۷۳۸ ۱۷۳۹ ۱۷۴۰ ۱۷۴۱ ۱۷۴۲ ۱۷۴۳ ۱۷۴۴ ۱۷۴۵ ۱۷۴۶ ۱۷۴۷ ۱۷۴۸ ۱۷۴۹ ۱۷۵۰ ۱۷۵۱ ۱۷۵۲ ۱۷۵۳ ۱۷۵۴ ۱۷۵۵ ۱۷۵۶ ۱۷۵۷ ۱۷۵۸ ۱۷۵۹ ۱۷۶۰ ۱۷۶۱ ۱۷۶۲ ۱۷۶۳ ۱۷۶۴ ۱۷۶۵ ۱۷۶۶ ۱۷۶۷ ۱۷۶۸ ۱۷۶۹ ۱۷۷۰ ۱۷۷۱ ۱۷۷۲ ۱۷۷۳ ۱۷۷۴ ۱۷۷۵ ۱۷۷۶ ۱۷۷۷ ۱۷۷۸ ۱۷۷۹ ۱۷۸۰ ۱۷۸۱ ۱۷۸۲ ۱۷۸۳ ۱۷۸۴ ۱۷۸۵ ۱۷۸۶ ۱۷۸۷ ۱۷۸۸ ۱۷۸۹ ۱۷۹۰ ۱۷۹۱ ۱۷۹۲ ۱۷۹۳ ۱۷۹۴ ۱۷۹۵ ۱۷۹۶ ۱۷۹۷ ۱۷۹۸ ۱۷۹۹ ۱۸۰۰ ۱۸۰۱ ۱۸۰۲ ۱۸۰۳ ۱۸۰۴ ۱۸۰۵ ۱۸۰۶ ۱۸۰۷ ۱۸۰۸ ۱۸۰۹ ۱۸۱۰ ۱۸۱۱ ۱۸۱۲ ۱۸۱۳ ۱۸۱۴ ۱۸۱۵ ۱۸۱۶ ۱۸۱۷ ۱۸۱۸ ۱۸۱۹ ۱۸۲۰ ۱۸۲۱ ۱۸۲۲ ۱۸۲۳ ۱۸۲۴ ۱۸۲۵ ۱۸۲۶ ۱۸۲۷ ۱۸۲۸ ۱۸۲۹ ۱۸۳۰ ۱۸۳۱ ۱۸۳۲ ۱۸۳۳ ۱۸۳۴ ۱۸۳۵ ۱۸۳۶ ۱۸۳۷ ۱۸۳۸ ۱۸۳۹ ۱۸۴۰ ۱۸۴۱ ۱۸۴۲ ۱۸۴۳ ۱۸۴۴ ۱۸۴۵ ۱۸۴۶ ۱۸۴۷ ۱۸۴۸ ۱۸۴۹ ۱۸۵۰ ۱۸۵۱ ۱۸۵۲ ۱۸۵۳ ۱۸۵۴ ۱۸۵۵ ۱۸۵۶ ۱۸۵۷ ۱۸۵۸ ۱۸۵۹ ۱۸۶۰ ۱۸۶۱ ۱۸۶۲ ۱۸۶۳ ۱۸۶۴ ۱۸۶۵ ۱۸۶۶ ۱۸۶۷ ۱۸۶۸ ۱۸۶۹ ۱۸۷۰ ۱۸۷۱ ۱۸۷۲ ۱۸۷۳ ۱۸۷۴ ۱۸۷۵ ۱۸۷۶ ۱۸۷۷ ۱۸۷۸ ۱۸۷۹ ۱۸۸۰ ۱۸۸۱ ۱۸۸۲ ۱۸۸۳ ۱۸۸۴ ۱۸۸۵ ۱۸۸۶ ۱۸۸۷ ۱۸۸۸ ۱۸۸۹ ۱۸۹۰ ۱۸۹۱ ۱۸۹۲ ۱۸۹۳ ۱۸۹۴ ۱۸۹۵ ۱۸۹۶ ۱۸۹۷ ۱۸۹۸ ۱۸۹۹ ۱۹۰۰ ۱۹۰۱ ۱۹۰۲ ۱۹۰۳ ۱۹۰۴ ۱۹۰۵ ۱۹۰۶ ۱۹۰۷ ۱۹۰۸ ۱۹۰۹ ۱۹۱۰ ۱۹۱۱ ۱۹۱۲ ۱۹۱۳ ۱۹۱۴ ۱۹۱۵ ۱۹۱۶ ۱۹۱۷ ۱۹۱۸ ۱۹۱۹ ۱۹۲۰ ۱۹۲۱ ۱۹۲۲ ۱۹۲۳ ۱۹۲۴ ۱۹۲۵ ۱۹۲۶ ۱۹۲۷ ۱۹۲۸ ۱۹۲۹ ۱۹۳۰ ۱۹۳۱ ۱۹۳۲ ۱۹۳۳ ۱۹۳۴ ۱۹۳۵ ۱۹۳۶ ۱۹۳۷ ۱۹۳۸ ۱۹۳۹ ۱۹۴۰ ۱۹۴۱ ۱۹۴۲ ۱۹۴۳ ۱۹۴۴ ۱۹۴۵ ۱۹۴۶ ۱۹۴۷ ۱۹۴۸ ۱۹۴۹ ۱۹۵۰ ۱۹۵۱ ۱۹۵۲ ۱۹۵۳ ۱۹۵۴ ۱۹۵۵ ۱۹۵۶ ۱۹۵۷ ۱۹۵۸ ۱۹۵۹ ۱۹۶۰ ۱۹۶۱ ۱۹۶۲ ۱۹۶۳ ۱۹۶۴ ۱۹۶۵ ۱۹۶۶ ۱۹۶۷ ۱۹۶۸ ۱۹۶۹ ۱۹۷۰ ۱۹۷۱ ۱۹۷۲ ۱۹۷۳ ۱۹۷۴ ۱۹۷۵ ۱۹۷۶ ۱۹۷۷ ۱۹۷۸ ۱۹۷۹ ۱۹۸۰ ۱۹۸۱ ۱۹۸۲ ۱۹۸۳ ۱۹۸۴ ۱۹۸۵ ۱۹۸۶ ۱۹۸۷ ۱۹۸۸ ۱۹۸۹ ۱۹۹۰ ۱۹۹۱ ۱۹۹۲ ۱۹۹۳ ۱۹۹۴ ۱۹۹۵ ۱۹۹۶ ۱۹۹۷ ۱۹۹۸ ۱۹۹۹ ۲۰۰۰ ۲۰۰۱ ۲۰۰۲ ۲۰۰۳ ۲۰۰۴ ۲۰۰۵ ۲۰۰۶ ۲۰۰۷ ۲۰۰۸ ۲۰۰۹ ۲۰۱۰ ۲۰۱۱ ۲۰۱۲ ۲۰۱۳ ۲۰۱۴ ۲۰۱۵ ۲۰۱۶ ۲۰۱۷ ۲۰۱۸ ۲۰۱۹ ۲۰۲۰ ۲۰۲۱ ۲۰۲۲ ۲۰۲۳ ۲۰۲۴ ۲۰۲۵ ۲۰۲۶ ۲۰۲۷ ۲۰۲۸ ۲۰۲۹ ۲۰۳۰ ۲۰۳۱ ۲۰۳۲ ۲۰۳۳ ۲۰۳۴ ۲۰۳۵ ۲۰۳۶ ۲۰۳۷ ۲۰۳۸ ۲۰۳۹ ۲۰۴۰ ۲۰۴۱ ۲۰۴۲ ۲۰۴۳ ۲۰۴۴ ۲۰۴۵ ۲۰۴۶ ۲۰۴۷ ۲۰۴۸ ۲۰۴۹ ۲۰۵۰ ۲۰۵۱ ۲۰۵۲ ۲۰۵۳ ۲۰۵۴ ۲۰۵۵ ۲۰۵۶ ۲۰۵۷ ۲۰۵۸ ۲۰۵۹ ۲۰۶۰ ۲۰۶۱ ۲۰۶۲ ۲۰۶۳ ۲۰۶۴ ۲۰۶۵ ۲۰۶۶ ۲۰۶۷ ۲۰۶۸ ۲۰۶۹ ۲۰۷۰ ۲۰۷۱ ۲۰۷۲ ۲۰۷۳ ۲۰۷۴ ۲۰۷۵ ۲۰۷۶ ۲۰۷۷ ۲۰۷۸ ۲۰۷۹ ۲۰۸۰ ۲۰۸۱ ۲۰۸۲ ۲۰۸۳ ۲۰۸۴ ۲۰۸۵ ۲۰۸۶ ۲۰۸۷ ۲۰۸۸ ۲۰۸۹ ۲۰۹۰ ۲۰۹۱ ۲۰۹۲ ۲۰۹۳ ۲۰۹۴ ۲۰۹۵ ۲۰۹۶ ۲۰۹۷ ۲۰۹۸ ۲۰۹۹ ۲۱۰۰ ۲۱۰۱ ۲۱۰۲ ۲۱۰۳ ۲۱۰۴ ۲۱۰۵ ۲۱۰۶ ۲۱۰۷ ۲۱۰۸ ۲۱۰۹ ۲۱۱۰ ۲۱۱۱ ۲۱۱۲ ۲۱۱۳ ۲۱۱۴ ۲۱۱۵ ۲۱۱۶ ۲۱۱۷ ۲۱۱۸ ۲۱۱۹ ۲۱۲۰ ۲۱۲۱ ۲۱۲۲ ۲۱۲۳ ۲۱۲۴ ۲۱۲۵ ۲۱۲۶ ۲۱۲۷ ۲۱۲۸ ۲۱۲۹ ۲۱۳۰ ۲۱۳۱ ۲۱۳۲ ۲۱۳۳ ۲۱۳۴ ۲۱۳۵ ۲۱۳۶ ۲۱۳۷ ۲۱۳۸ ۲۱۳۹ ۲۱۴۰ ۲۱۴۱ ۲۱۴۲ ۲۱۴۳ ۲۱۴۴ ۲۱۴۵ ۲۱۴۶ ۲۱۴۷ ۲۱۴۸ ۲۱۴۹ ۲۱۵۰ ۲۱۵۱ ۲۱۵۲ ۲۱۵۳ ۲۱۵۴ ۲۱۵۵ ۲۱۵۶ ۲۱۵۷ ۲۱۵۸ ۲۱۵۹ ۲۱۶۰ ۲۱۶۱ ۲۱۶۲ ۲۱۶۳ ۲۱۶۴ ۲۱۶۵ ۲۱۶۶ ۲۱۶۷ ۲۱۶۸ ۲۱۶۹ ۲۱۷۰ ۲۱۷۱ ۲۱۷۲ ۲۱۷۳ ۲۱۷۴ ۲۱۷۵ ۲۱۷۶ ۲۱۷۷ ۲۱۷۸ ۲۱۷۹ ۲۱۸۰ ۲۱۸۱ ۲۱۸۲ ۲۱۸۳ ۲۱۸۴ ۲۱۸۵ ۲۱۸۶ ۲۱۸۷ ۲۱۸۸ ۲۱۸۹ ۲۱۹۰ ۲۱۹۱ ۲۱۹۲ ۲۱۹۳ ۲۱۹۴ ۲۱۹۵ ۲۱۹۶ ۲۱۹۷ ۲۱۹۸ ۲۱۹۹ ۲۲۰۰ ۲۲۰۱ ۲۲۰۲ ۲۲۰۳ ۲۲۰۴ ۲۲۰۵ ۲۲۰۶ ۲۲۰۷ ۲۲۰۸ ۲۲۰۹ ۲۲۱۰ ۲۲۱۱ ۲۲۱۲ ۲۲۱۳ ۲۲۱۴ ۲۲۱۵ ۲۲۱۶ ۲۲۱۷ ۲۲۱۸ ۲۲۱۹ ۲۲۲۰ ۲۲۲۱ ۲۲۲۲ ۲۲۲۳ ۲۲۲۴ ۲۲۲۵ ۲۲۲۶ ۲۲۲۷ ۲۲۲۸ ۲۲۲۹ ۲۲۳۰ ۲۲۳۱ ۲۲۳۲ ۲۲۳۳ ۲۲۳۴ ۲۲۳۵ ۲۲۳۶ ۲۲۳۷ ۲۲۳۸ ۲۲۳۹ ۲۲۴۰ ۲۲۴۱ ۲۲۴۲ ۲۲۴۳ ۲۲۴۴ ۲۲۴۵ ۲۲۴۶ ۲۲۴۷ ۲۲۴۸ ۲۲۴۹ ۲۲۵۰ ۲۲۵۱ ۲۲۵۲ ۲۲۵۳ ۲۲۵۴ ۲۲۵۵ ۲۲۵۶ ۲۲۵۷ ۲۲۵۸ ۲۲۵۹ ۲۲۶۰ ۲۲۶۱ ۲۲۶۲ ۲۲۶۳ ۲۲۶۴ ۲۲۶۵ ۲۲۶۶ ۲۲۶۷ ۲۲۶۸ ۲۲۶۹ ۲۲۷۰ ۲۲۷۱ ۲۲۷۲ ۲۲۷۳ ۲۲۷۴ ۲۲۷۵ ۲۲۷۶ ۲۲۷۷ ۲۲۷۸ ۲۲۷۹ ۲۲۸۰ ۲۲۸۱ ۲۲۸۲ ۲۲۸۳ ۲۲۸۴ ۲۲۸۵ ۲۲۸۶ ۲۲۸۷ ۲۲۸۸ ۲۲۸۹ ۲۲۹۰ ۲۲۹۱ ۲۲۹۲ ۲۲۹۳ ۲۲۹۴ ۲۲۹۵ ۲۲۹۶ ۲۲۹۷ ۲۲۹۸ ۲۲۹۹ ۲۳۰۰ ۲۳۰۱ ۲۳۰۲ ۲۳۰۳ ۲۳۰۴ ۲۳۰۵ ۲۳۰۶ ۲۳۰۷ ۲۳۰۸ ۲۳۰۹ ۲۳۱۰ ۲۳۱۱ ۲۳۱۲ ۲۳۱۳ ۲۳۱۴ ۲۳۱۵ ۲۳۱۶ ۲۳۱۷ ۲۳۱۸ ۲۳۱۹ ۲۳۲۰ ۲۳۲۱ ۲۳۲۲ ۲۳۲۳ ۲۳۲۴ ۲۳۲۵ ۲۳۲۶ ۲۳۲۷ ۲۳۲۸ ۲۳۲۹ ۲۳۳۰ ۲۳۳۱ ۲۳۳۲ ۲۳۳۳ ۲۳۳۴ ۲۳۳۵ ۲۳۳۶ ۲۳۳۷ ۲۳۳۸ ۲۳۳۹ ۲۳۴۰ ۲۳۴۱ ۲۳۴۲ ۲۳۴۳ ۲۳۴۴ ۲۳۴۵ ۲۳۴۶ ۲۳۴۷ ۲۳۴۸ ۲۳۴۹ ۲۳۵۰ ۲۳۵۱ ۲۳۵۲ ۲۳۵۳ ۲۳۵۴ ۲۳۵۵ ۲۳۵۶ ۲۳۵۷ ۲۳۵۸ ۲۳۵۹ ۲۳۶۰ ۲۳۶۱ ۲۳۶۲ ۲۳۶۳ ۲۳۶۴ ۲۳۶۵ ۲۳۶۶ ۲۳۶۷ ۲۳۶۸ ۲۳۶۹ ۲۳۷۰ ۲۳۷۱ ۲۳۷۲ ۲۳۷۳ ۲۳۷۴ ۲۳۷۵ ۲۳۷۶ ۲۳۷۷ ۲۳۷۸ ۲۳۷۹ ۲۳۸۰ ۲۳۸۱ ۲۳۸۲ ۲۳۸۳ ۲۳۸۴ ۲۳۸۵ ۲۳۸۶ ۲۳۸۷ ۲۳۸۸ ۲۳۸۹ ۲۳۹۰ ۲۳۹۱ ۲۳۹۲ ۲۳۹۳ ۲۳۹۴ ۲۳۹۵ ۲۳۹۶ ۲۳۹۷ ۲۳۹۸ ۲۳۹۹ ۲۴۰۰ ۲۴۰۱ ۲۴۰۲ ۲۴۰۳ ۲۴۰۴ ۲۴۰۵ ۲۴۰۶ ۲۴۰۷ ۲۴۰۸ ۲۴۰۹ ۲۴۱</p>		

ز گوهرهای معنی کاستین و جیب من پر شد  
 ز مولانا حمید الدین خان صاحب بهادر شد  
 غنی گشتند صفایان بازار سخن سیاسی  
 که هر شمع ز نیسان بار کلشن بهادر شد

مولانا  
 مولوی محمد حمید الدین خان  
 بهادر متخلص مخمس  
 رئیس اعظم اسلام آباد

## انشر عنوان از جناب ناظم قصیده

بسم الله وحمده تعالی

قصیده در مرثیه و تاریخ رحلت مولوی ناصر الدین خان مرحوم عم صاحب فضیلت  
 و اقبال وزین تفاخر قضی قضایه سالف و صدر الصدور خالف مولوی محمد حمید الدین خان  
 لهجده الی جمی الی رحمة ربہ العاوی فی الخاتمة المبادی محمد حمید الدین الاسلام آباد  
 لغیرہ تعالی بالایادی عصمہ عن الاعادی ورحمة حسن نیادی المنادی

درین ناصر الدین خان نموده	معین و ناصر ایسان نموده
فتوت راز فو تش زندگی رفت	مروت را بقا کب جان نموده
چو خوش خوان بود و خوش فهم اندر	سخن را مرغ در بستان نموده
نظامی گردید اندر خاک گنج	که خاقانی درین شهر و آن نموده
پرخشان وطن را که لرزید	که لعل خرش اندر کان نموده
نمانده رونق اسلام آباد	در تابنده در عثمان نموده
شبستان محبت گشت تاریک	که شمع بزم دریا را آن نموده
نصیبی کافی از علم میداد	فقیه و رس فتوی خوان نموده

یگانه بود در زهد و توکل  
 ز محفل شمع روشن گشته خاموش  
 فتاده حاجیان را رونق از کار  
 چو طوطی خیزد از اسلام آباد  
 در گطاوس میباشد کجوش  
 همکارش به شیر گنگه گرایید  
 نذر و خوشخام دامن کوه  
 نذر و پایجا از ان گشته سید پوش  
 از ان شد فاخته خاکستری رنگ  
 زگره چشم زگره کور گردید  
 بنفشه ز دلماتم جامه در نیل  
 تنی گشته سحاب از گرد غم  
 گلستان در بهاران خشک گشته  
 بگرد و آسمان چون نیلگون پوش  
 چرا چرخ از شفق خون برنگرید  
 سحر از غم بطفای پیر گردید  
 پریشانی بیاران چون نیاید  
 اقارب همچو یعقوب انداز خزن  
 نباشد در دوجه الله بوجه  
 رضا الله است وجه الله هست  
 رضای حق بحق واصل نمودش

جز از حق طامع از انسان نمانده  
 بگلشن بلبل خوشخوان نمانده  
 که نادتی مناسک دان نمانده  
 شه طوسی خوش الحان نمانده  
 بغم طاوس هم رقصان نمانده  
 بیک رنگ زخم یکسان نمانده  
 بقیقه در غمش خندان نمانده  
 که کبک خنده زن را جان نمانده  
 که سر و زار در بستان نمانده  
 که شه گل در چمن خندان نمانده  
 که تازه دسته ریحان نمانده  
 که قطره ریزه باران نمانده  
 که نم در منبع نیسان نمانده  
 که مه در انجمن تابان نمانده  
 که خوراند رجهان رخشان نمانده  
 چو آن خورشید در دوران نمانده  
 که صدر جمیع درایوان نمانده  
 که یوسف روی در کنعان نمانده  
 که عمتش زین خان و مان نمانده  
 از ان رواز رضا نالان نمانده  
 ز جنت دور و نه رضوان نمانده

کجاست در خط  
 کجاست در خط

بتاریخش چو وجه الله سامی  
 صغیریم نوابشید لب لب  
 دلم کو طوطی بنگاله خیزست  
 اگر چه حکام آمد ز بس غم  
 بهندستان فرستادن شکر خواست  
 نثارش از شکر آورد در عرس  
 نعره کان بدعت نام گسیت  
 بلای این بدعت حسن بیاست  
 بعرض حور ریزم شکر و شکر  
 دلم از مرثیه در تعزیت بود  
 شراب شهید از شادی نشانست  
 برون آمد ز شان خود نشانی  
 که خوش خوش آمد خوش زینست  
 بمرغان جان گشته هم آواز  
 چو بود او باز آخراج گرفت  
 خداوند اهی گویم بر امید  
 مرا چون او بسیاران مختتم بود  
 مرا هم عمر و چمنس از جوانی  
 یکی چون او برفت از بیم ایوان  
 بنقطه چون سر دولت بخوارست  
 تمییدش گفت در تارنج رحلت

قدح گل افشان  
 از بوم سازد  
 پیچ خوش جوان  
 مبارک شدم  
 مرا غافل نام  
 یعنی خوش  
 دفاصل شد

خموش از نظم چون حشاش بخنده  
 بباغ از خیل خاموشان نمائند  
 چو دید آیینی بی افغان نمائند  
 که منقارش شکر افشان نمائند  
 که بی شکر بخورستان نمائند  
 که او را بر زمی حوران نمائند  
 مرا قلب سخن شایان نمائند  
 که بدع زشت از احسان نمائند  
 که شهید از جوش اندر شان نمائند  
 بعرض وصل حوران آن نمائند  
 مبارک گو مرا شایان نمائند  
 زلف گیر من جوشان نمائند  
 بامری کان نشد شایان نمائند  
 چو بوم اندر دیده ویران نمائند  
 بگرد حیفه باز اغان نمائند  
 بغفران تو در عصیان نمائند  
 چو او شد خوش یاران نمائند  
 همیشه بوده والا نمائند  
 در ترکیه برین ایوان نمائند  
 که تاجش را در غلطان نمائند  
 که دیلانامه الدنجان نمائند

و لحمد فردتباریچ ایضا	
رانداجل رنادرالدیخان چوتیچ	سال آن شدائی و اولادریچ
دیگر نثر عنوان مشنوی از حضرت حمید طمشوی مشنوی بطریق رقعه که بخان بهادر موصوف نوشته شد	
سلامی که میخیزد از اشتیاق کنم تحفه مجلس سامیش چو دیدم که طبعش بغم مانگست بی تعزیت گفتم این جذبت که درت رخ خور چو گیرد بر افج که درت بخور چون بر افج آمده بساحل در انداخته در چن اتی را اگر طبع خواسته بکن اوگتیت لائق بطاقش بنه وگر باد باشد بر آتش بار مرا وجه تو نیست مقصود از ان و عا میکنم داسکا شاد باش خارا تختیات با طیبیات سلامم بخود خوانم ختم کلام	بطوع و با خلاص دل نه نفاق ز پذیرفتن او کنم نامیش خوشی از غم عم ز دل زانگست چو روشن چراغان خون دست ازیت وزد باد دور یا دراید بموج مرا بحر حسرت بموج آمده که آید بار بار بمعنی پسند وزان خاطر مرامیابی بکن که کالای کاسد بطاقست به بخاکش گذارد و آبش سیر گر آن نیست نبود مرا سود از ان با ولاد و اقبال آباد باش رسول خدا را سلام و صلوات برین شد تمام سخن و السلام
تمام شد رقعه	
آن دوست که رفت از غم آرامش باشد سید سلامت ابد باش	

کتابخانه شخصی سید

که درت رخ خور چو گیرد بر افج  
که درت بخور چون بر افج آمده

کتابخانه شخصی سید  
عبدالستار خان  
سید محمد



در ماتم عظم این قصیده بنوشت  
یار بگلن نوسن مقاصد ریش

## قصیده

<p>زوداد چون مصیبت عظمی گریتم نجیم زمین دنا صد دین و دهر را گلین اصفا نموده فوت خاک رسیده بود مسحور کرده رحلت نام آورگی داشت نالیده ام از حسرت مرگش بر دژ نگذاشت گریه ام به غمش هیچ سکو اد بوده است عجم بی صدر الصدور در خانه اشک ریخت ام به رخسار صد بار اگر بیاد عجم خود گریستم شد منفعل ز گرد طوفان طرازم همزاد و هر دو کاتب اعمال نامم باقیت جابجا همه آثار گریتم بیتاب دیده حضرت صدر الصدور مدح و ثنای عجم شریفش شنیده آه نمودیده داشتم بدل خود و لای او کوتاه بود خانه به پهنای گریتم گریان چو برد جانب کسار این عجم من هر قدر گریستم اندرین مال</p>	<p>پیش آمده قیامت کبریا گریتم تا کرده و روبرو عالم عقبی گریتم زائر بارض شرب و بطحا گریتم در دهر فی نظیر نهیمتا گریتم در رنج فوت او همه شبها گریتم سرا گریتم من و گر ما گریتم بر رنج آفتاب محلی گریتم پس پیش آن جناب نشی گریتم همراه آن مجسم غم گریتم انگریست ابر بار دگر گریتم با من گریستند نه تنها گریتم از خاک سبزه دست به جا گریتم بیتاب تر از ابله تمنای گریتم طبعم بگیریه کرد قاضا گریتم من اینقدر ز فرط تولا گریتم بیرون ز خانه رفت به جا گریتم مانند آتش سراسر با گریتم از بهر دین نه از پی دین گریتم</p>
--	---

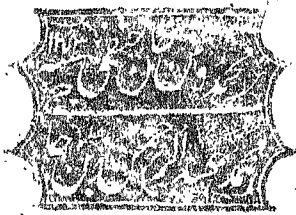


عهدی که این اشعار هم او را و منظم نیست اما و غزلی است و مولوی حاجی ابوالدین خان صاحب  
 دوشی تکلمه نفوذ از سراج طبع آقا صاحب محمد و جلاله خان صاحب بهاء  
 صدر الصدور حسین پوری برادرزاده جناب مرحوم و نیز زین العابدین  
 شعرای دیگر از احباب جناب نفوذ موسوم به چشم عم  
 صاحب و دانش جناب صدر الصدور بهاء و موسوم  
 تیار خود و از هم دی که در ۱۲۰۳ هجری  
 در طبع نظامی واقع گشته است  
 حاج محمد عبدالرحمن  
 حاکم و طبیب  
 در کشیده

۴۲۶۲

ایں سندھنی گرامی کتب مطبوعہ طبع ہوئی ہے۔

الحمد لله الذي جعل  
العلم نوراً والدين  
الدين نوراً والدين

[illegible]



CALL No. { 1915 551  
EEHO ACC. No. 4444

AUTHOR

TITLE



**MAULANA AZAD LIBRARY**  
**ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY.**

**RULES:—**

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

